

# کلیشه ها

نخستین نشریه طنز بانوان دانشگاه فردوسی  
ضمیمه نشریه سانسوریا، شماره هشتم، فروردین ۱۴۰۱



• دورفامیل در ۱۳ روز / صفحه ۵

• شوخی به نام کلاس حضوری / صفحه ۷

• کلیشه های نخود هرآش / صفحه ۹

# کلیسوس

سال اول-شماره هشتم-فوروردین ۱۴۰۱

### سَناسنامه

از شما چه پنهان، مدتی قبل در گروه تلگرامی هیئت تحریریه سانسوریا بحثی بی پایان آغاز شد که با استقبال بی نظیری مواجه گردید، به گونه‌ای که حتی اکانت‌های دیلیت شده با بازگشتی مقتدرانه آمدند تا نظرشان را راجع به تساوی حقوق زن و مرد بیان کنند. و حوالی همان روز بود که جرعه‌ای به نام «**کلیسوس**» در اذهان متفکران و دغدغه‌مندان نشریه درخشید! بعد از آن، این دو هفته نامه با شماره مجوز ۱۴۰۰۶۷۲ به ثبت رسید و اکنون شماره هشتم آن روبه‌روی شماست. جالب است بدانید اولین بار پیشنهاد داشتن نشریه‌ای صرفاً برای بانوان، از سمت یکی از آقایان بیان شد، این را گفتم که فکر نکنید ما مرد ستیزیم یا قرار است مردها مخاطب ما نباشند. صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر این نشریه، نسیم اسدی نژاد نامی است. طراح این شماره از نشریه: زهرا کرامتی‌پور است و ویراستاری‌اش را هم مائده چنارانی به انجام رسانیده. البته قرار است در ادامه مدیرمسئول و طننازان این شماره از نشریه بیشتر خودشان را معرفی کنند.

### فهرست

- ۳ معرفی نویسنده‌گان
- ۴ یادداشت سردبیر
- ۵ دور فامیل در ۱۳ روز
- ۶ روز نحس طبیعت
- ۸ عطاری شیخ عطاری
- ۹ شوخی به نام کلاس حضوری
- ۱۰ به یاد معلم بهداشت
- ۱۱ اعمال شب قدر
- ۱۲ کلیشه‌های نخود هر آش

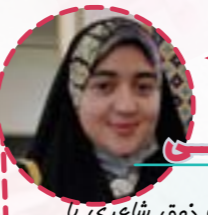
## طننازان این نشریه :

### مائده چنارانی



بسم الله الرحمن الرحيم  
 چنارانی است؛ مائده.  
 مدیریت مالی است؛ دانشجو.  
 در دانشگاه تفکیک است؛ امام رضا.  
 عضو نشریه سانسوریا است؛ نویسنده.  
 طنز نویس است؛ نمکدان.  
 یکی یک دانه دفتر است؛ فل دیوانه. عه  
 نه بیشید این اشتباه شد دوباره می‌گویم؛  
 یکی یک دانه دفتر است؛ قائم قانه.  
 چنگ‌جو است؛ با ناقضان حقوق زنان.  
 مذهبی است؛ شیعه دوازده امامی.  
 پر سخن است؛ زبان دراز.  
 بی شوهر است؛ مجرد.  
 آستیکمات و تنبل است؛ عینکی.  
 همسایه امام رضا است؛ مشهور.  
 بی شغل است؛ علاف.  
 صدق الله العلی العظیم

### الیه صالحی



نویسنده‌ایست با اندک ذوق شاعری با  
 ادعای زیار در ویراستاری. علاقه‌اش  
 سمت تجربه چیزهای جریز است. اصولاً  
 خودش را علامه دهر می‌داند و کوله بار  
 تجربه اکثر اوقات روی شانه‌هایش سنگینی  
 می‌کند.  
 او یک عدد الهه صالحی است. متولد ۹  
 روز به عید ۸۰ با پیش از ۱۲ سال سابقه  
 نویسندگی!

### هانیه (باسمین) الهه‌دای



زهراست، سرگرم حرفه نوشتن در نقطه‌ای از جهان که سرانه مطالعه‌اش ۴ دقیقه است! و صد البته با سابقه و عقبه‌ای کمتر از میزور ربع قرن! دارای رشته تحصیلی نامرتبط. به گونه‌ای که در حال شنا و یا زدن سرویس جهشی مویی همزمان در سوراخ سمبه‌های مغز خود در پی موضوعی برای نگاشتن است. ابلتا با اجازه بزرگترها این را هم باید اضافه کرد که وی بر این باور است؛ طنز حقایق تلخ را با شیرینی به خورد آدم می‌دهد و به گونه‌ای آشتی با دنیای واقعی با نگاهی متفاوت است!

وی دمای بدنش به پلوتون نزدیک‌تر بود تا این ۳۷ درجه معروف، سال‌ها در پی رویای خاک فوروهره که نه، چرک گرفته‌اش است. گاه از آن سو با آسب قبالی می‌دوید این سو، گاه بر عکس!

بندره خدا هستیم و طاعت او به ما آوریم. شکر او گوئیم و نعمت او برشماریم. هالی که دانشجو هستیم، درس بفوانیم و بیچارگی بکشیم. از قضا؛ در نشریه، قلممان پذیرفته شد. ما نیز کاتب این مفضل شدیم. علی‌ای حال نامی چیز ریخته و خامیلی چیز پرفی نداریم. امید، که از بیست سالگی عبور نکرده و همچنان مجرد بمانیم.

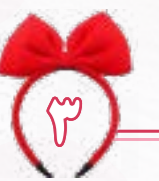
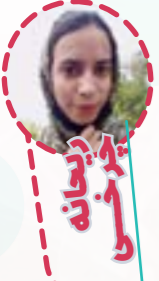
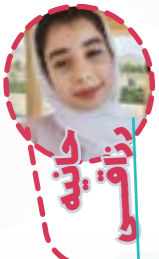
امتحان میکنیم...۱...۲...۳... صدرا میار؟  
 به نام خدا...

ستاره ای بدرخشید و استعداد درفشانش، آوازه دانشگاه فردوسی شد  
 دل رمیده اساتید علوم ریاضی را انیس و شاکرد نمونه شد  
 قلاصه تعریف از خود نباشد! (که اصلاً هم نیست، مهم نیت و قلب پاکه!) ستاره ای درفشان در رشته آمار دانشگاه علوم ریاضی متولد شد که ذوقی شگرف نسبت به نوشتن و آمارگیری دارد و کاملاً عدالت را بین حرفه و زندگی رعایت می‌کند.

یک عدد دانشجوی کتاب فوان و علم دوست شریبید که حتی تفریش هم با فوانرن و نوشتن پر می‌شود و فلاصه‌اش در یک کلام: ((چونشه و کتاباش!)) عاشق رشته نوشتن در گرایش طنز می‌باشد چون معتقد است: ((دنیا با طنز و شوخی، زیباتر میشود!)) و حتی میتواند از دل هنری ترین لفظه‌های اساسی زندگی هم برایتان فنده فلق کند، البته انشاالله، اگر خدا بخواهد!

یک ادای نویسندگی هستم که معتمد با نوشتن می‌شود حال فیلی‌ها را خوب کرد. سه سال است که آهاری به دستم داده‌اند و توقع دارند سقف رویاهایم از آسمان به کارگاه جوش برسد. کانون و انجمن و تشکلی در دانشگاه نمائنده که رنگ نسیم ندیده باشد. نشریه هم جبرترین تجربه دوران دانشجویی ۱۴ است و امیدوارم برفلاف واهرهای تخصصی، نتیجه‌نهایی این مرحله کمی بیشتر از صرفاً پاس کردن باشد. صبر اطرافیانم باید به قامت بلند آرزو باشد وگرنه تنش می‌شود بلاک و ریپورت!

یک نیمه نویسنده هستم با آهوی قلم تازه کار. عاشق حیوانات علی الفصوص ماکیان هستم. اهل شیراز و ساکن شهر خیالاتم.



# یه حرف خانومانه ...

سخن سردبیر / نسیم اسدی نژاد

مائده چنارانی

# دور فامیل در ۱۳ روز



امین دریانورد

سلامی به شیرینی زولبیا و بامیه به شما. با آرزوی قبولی طاعات و عباداتتان و سپاس که با وجود اینکه قند خونتان افتاده و حوصله‌ی هیچ بنی بشری را ندارید، ما را می‌خوانید.

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. البته هنوز دو ماه از بهار مانده ولی همین یک ماه هم چندان جالب نبود. در حرم امنان حادثه‌ی دلخراشی داشتیم، تهران آلوده‌ترین شهر جهان شد و بدتر از همه‌ی این‌ها، دانشگاه‌های حضوری شد.

هم من و هم شما خوب می‌دانیم که این همه اعتراض به این موضوع هیچ ربطی به کلاس حضوری یا خوابگاه شریکی یا قیمت بلیط ندارد و مشکل اصلی امتحانات حضوری هستند. اصلا این مفهوم بین ما خوب جا نیفتاده. در امتحان حضور دانشجو نیست که مهم است بلکه حضور جزوه و کتاب اهمیت دارد. بیا بیاید دست به دست هم دهیم به مهر دانشگاه خود را کنیم مجازی و عبارت ((امتحان حضوری)) را برای مسئولین دانشگاه معنا کنیم تا از ما توقع دور از انتظار نداشته باشند.

همچنین این عید یکی از عزیزان که سال‌ها در گیر سرطان بود بدترین خبر را داد و به گفته‌ی خودش: «دکتر می‌خواست من بمونم پس پای چپم باید می‌رفت.»

دنیای عجیبی است. البته همان‌طور که در شماره قبل گفته شد همواره همه‌ی تصمیمات گردن آقا جهان است. بگذارید دوباره تلاش کنم.

جهان عجیبی است. جوانی بیست و چند ساله که در آغاز مسیر ساختن آینده‌ی خویش است به سر نوشتی چنین دچار می‌شود. در حالی که افراد دیگری سه رقمی شدن سن خود را جشن می‌گیرند و شاید برخی از آن‌ها نه تنها برای این دنیا... نه نه... نه تنها برای این جهان مفید نباشند بلکه مضر هم باشند. به هر حال اگر قرار بود من حکمت کارهای خدایا بفهمم که اینجا نبودم. پس کجا بودم؟ بدون شک یک پیچ اینستاگرام تاسیس می‌کردم و در ازای مبلغی نا قابل، وحی در خواستی شما را به این و آن می‌رساندم. توجه داشته باشید که وحی فرستاده شده پس گرفته نمی‌شود؛ حتی شما همراه عزیز و همیشگی کلیس.

این گونه منبع درآمدی هم برای خود دست و پایی کردم و در نتیجه نیازی به مدرک دانشگاهی نداشتم. سپس از دانشگاه انصراف داده و تمام نگرانی‌هایم برای امتحانات حضوری رفع می‌شدند. ای وای از امتحان حضوری.

باز نوروز رسید و همراه با خوراکی‌های خوشمزه و تعطیلاتش، پدیده‌ای به نام عیددیدنی را هم زنده کرد. راستش از خدا که پنهان نیست، از شما چه پنهان؛ از زمانی که کرونا پایش را به خاک ایران گذاشت، من ذوق کردم که دیگر قرار نیست فامیل را بینم؛ تا همین امسال که می‌شود ۲ سال. خداییش کرونا برای هر که ضرر داشت، برای من فامیل‌گریز تنهایی طلب، خوب سود داشت. اما متأسفانه به خاطر واکسن‌های متوالی‌ای که فامیل‌هایمان زده بودند بر بدن، من نتوانستم هیچ‌جوره مهمانی‌ها و دید و بازدیدهای امسال را بپیچانم. البته من با همه افراد فامیل که مشکل ندارم؛ مشکلم فقط با ۹۵٪ آن‌هاست. (آن ۵ درصدی که با آن‌ها در صلح‌ام، والدینم، والدین آن‌ها و برادرانم هستند که مجبورم دوستشان داشته باشم).

حالا به عنوان کسی که در مهمانی‌ها یک گوشه ساکت می‌نشیند و بیشتر به اطراف دقت می‌کند (و از طرف فامیل انگ افسرده، معتاد، جامعه‌گریز، خجالتی، مغرور و هرگونه ردای اخلاقی دیگر را می‌خورد)، می‌خواهم برایتان سیر مشترک عیددیدنی‌های ایرانی را توضیح دهم.

ابتدا یک فرد میان‌سال فامیل با ظرف میوه‌اش به سمت می‌آید و با لبخندی دندان‌نما می‌گوید: «اجازه هست؟» و تو تا می‌خواهی بگویی نه، خودش را کنارت می‌نشاند. سپس پرتقالش را پوست می‌گیرد و یک پَر از آن را به زور در حلق می‌چپاند و رگبارهای لفظی‌اش را با رمز: «خب... دیگه چه خبر فلانی جان؟» آغاز می‌نماید.

دقت داشته باشید که این‌جا پَر پرتقال مانند همان آبی است که قبل از قربانی کردن گوسفند به آن می‌دهند. حالا مرحله پرسیدن سوالات آغاز می‌شود. نقل است که هرچه پاسخ آن سوالات بیشتر به فرد پرسنده ربط نداشته باشد، بیشتر او را مسرور می‌سازد.

چند نمونه از سوالات را جهت نمونه عنوان می‌کنم:

- ترم چندی؟ هنوز تموم نکردی؟
- چرا ازدواج نمی‌کنی؟ رو دست مامان و بابات می‌مونی.
- چرا این‌جوری لباس می‌پوشی؟ شان خانواده‌ت رو حفظ کن.
- آخه فلانی آدمه که باهاش می‌گردی؟

- تو واقعا ... هستی یا خودتو می‌زنی به ... بودن؟

\* نکته: پیشنهاد می‌کنم در مهمانی‌ها از نشستن بر روی مبل‌های ۲ یا ۳ نفره و یا روی زمین جدا خودداری فرمایید.

حتی الامکان هیچ‌جای خالی‌ای در کنار خودتان باقی نگذارید. این‌گونه باز هم تکه و کنایه‌های فامیل به شما اصابت خواهد کرد، منتها از راه دور. مطمئن باشید دردش کم‌تر است.

بعد از طی این پروسه و مجروح شدن شما، این‌بار نوبت به بحث و تبادل نظر می‌رسد. بدین صورت که مردان فامیل با جمله‌ی: «امروز اخبار داشت از فلان ماجرا می‌گفت»، بحثی سیاسی را راه می‌اندازند که اندازه نخود فرنگی هم در آن اطلاعات ندارند. در این نقطه اگر پسر باشید، آقایان شما را نیز به باتلاق بحث سیاسی خواهند کشاند. اما اگر دختر باشید، بالاچار با سیل عظیم بانوان به آشپزخانه یا انتهای خانه برده خواهید شد و از ماجرای خرید الگوهای زهرا خانم و عروس بی‌ریخت شمسی خانم و ظلم‌های مادرشوهر فاطمه خانم، خبردار می‌شوید.

\* نکته: در این مرحله سعی کنید سرتان را در گوشی‌تان نکنید و گرنه تمام توجه جمع به شما جلب می‌شود و باعث مورد لعن قرار گرفتن مخترع موبایل و لرزیدن تن آن بزرگوار در گور خواهید شد. پس لبخند بزن مصنوعی، وانمود کن شنونده بودی.

پس از جمع کردن بساط گل انداخته‌ی غیبت و بحث، نوبت به خوردن شام یا ناهار می‌رسد. از آن‌جایی که مردم شکمویی هستیم، پروسه خوردن غذا در نهایت صلح به سرانجام می‌رسد.

ساعتی بعد از غذا، اگر مادرتان از آن دست مهمان‌هایی نباشد که ظروف میزبان را می‌شویند و در کابینت جا می‌دهند و رختخواب میزبانان را پهن می‌کنند و چراغ‌هایشان را خاموش می‌کنند و سپس می‌روند، لحظه‌ی خداحافظی فرا می‌رسد.

به خدا قسم شیرین‌تر از این لحظه در عمرم ندیده‌ام. لحظه‌ی خداحافظی، میزبانان (البته محرم‌هایشان) تورا به سینه‌شان می‌فشارند و قول می‌گیرند که حتما در فرصتی دوباره به خانه‌شان بروی. غافل از این‌که نمی‌دانند تا سال آینده روی ماه تورا نخواهند دید...

**پیشنهاد ویژه نویسنده:** اگر یک روز پایتان به این مهمانی‌ها باز شد، سعی کنید تا حد انفجار خوراکی بخورید تا لاقل زجرهایی که در آن‌جا متحمل می‌شوید جبران شوند.



# روز نحس طبیعت

هائیه (یاسمین) الهدای

هستند؛ سبزه‌ی خود را که ته آن کپک بسته است در رودخانه رها کنید و بلافاصله از رودخانه فاصله بگیرید تا ترکش‌های فحش و ناسزای مردم پایین دست رودخانه به شما برخورد نکنند و از فضائل عمه‌ی خود آگاه نشوید.

یکی از رسوم جالب در مورد سبزه بدر گره زدن سبزه به نیت باز شدن گره دشواری‌ها و برآورده شدن آرزوها و همچنین بیرون کردن نحسی می‌باشد.

سعی کنید در این ورزش‌ها خودی نشان دهید و عرصه را بر بقیه تنگ کنید. به گونه‌ای اغراق آمیز والیبال بازی کنید تا دیگر افراد حاضر در جمع گمان برند که شما قطعاً باید عضو تیم ملی باشید و حق‌تان را خورده‌اند که الان اینجا هستید.

به آیین و مراسم سبزه بدر پایبند باشید. اگر در کنار یک رودخانه اطراق کرده‌اید و پایین دست رودخانه مردم در حال آشامیدن از آب زلال آن

سبزه بدر مصادف با پایان تعطیلات است. در این روز خجسته که در تقویم روز طبیعت نام گذاری شده است، مردم لوازم و وسایل پیک نیک را جمع و جور کرده و سر به کوه و بیابان می‌گذارند. هر جا تکه علف و زمین سرسبزی رؤیت بکنند، چشمانشان می‌درخشد و نیش ترمز می‌زنند و شتابان از خودرو خود پیاده می‌شوند تا آن تکه علف را به قلمرو خود تبدیل کنند و از دخول سایر گونه‌های انسان جلوگیری کنند.

بی‌درنگ پس از مستقر شدن، مردان خانواده بنا بر یک قانون نانوشته به طور هماهنگ شلوارک‌های مامان‌دوز خود را بر تن می‌کنند و بساط جوج را به راه می‌اندازند. بوی جوجه کباب چنان فضای طبیعت را پر می‌کند که گویی در یک فستیوال کباب پزی شرکت کرده‌اید که لباس رسمی طبّاخان نباید تا زیر زانو تجاوز کند. توجه داشته باشید غذا ضرورتاً باید با یک گالن نوشابه صرف شود تا طبق دستور پزشکی، چربی کباب به اصطلاح ببرد. پس از خوردن غذا، شما به مثابه اینکه گلوله خورده‌اید نقش بر زمین می‌شوید و در خواب عمیقی فرومی‌روید.

پس از بیدار شدن، برای اینکه نحسی سبزه دامن‌گیرتان نشود، باید به عمل خوردن ادامه دهید و با انواع و اقسام شیرینی‌های به جامانده از عید از خودتان پذیرایی کنید. لازم به ذکر است که اگر در این مرحله در خوردن آجیل و همچنین کاهو سکنجبین مضایقه کنید، متأسفانه امتیاز این مرحله از سبزه بدر را از دست می‌دهید و از سایر رقبای خود در میان فامیل عقب می‌مانید.

بعد از اینکه تا خرتلاق خوردید، به گونه‌ای که نمی‌توانستید یک قدم هم حرکت کنید و استخوان فک‌تان از شدت استهلاک دست به دامن شما شد تا از خوردن دست بکشید، فرصت را غنیمت بشمارید و به منظور هضم هر آنچه خورده‌اید با جک و جانورهای... نه بخشید، با بچه‌های فامیل بازی کنید. والیبال، بدمیتون، پینگ پنگ و هر رشته‌ی ورزشی‌ای که از بدوتولد تا به امروز در آن سررشته نداشتید را در روز سبزه بدر امتحان کنید.

برخی نیز بر این باور هستند که جوانان دم‌بخت با سبزه گره زدن بختشان باز می‌شود اما به عقیده‌ی من به این خرافات دامن نزنید و هر جا یک نفر را رؤیت کردید که در حال گشایش بخت خود با گره زدن سبزه هست، به آرامی از پشت سر به او نزدیک شوید و با یک پس گردنی فرد را از عالم خیال خارج کنید و به او بفهمانید بختی که بخواهد بدین صورت باز شود همان بهتر که اصلاً گره بخورد.

یکی از رسوم سبزه بدر در بین کردزبانان خواندن دعای رفع نحسی و همزمان پرتاب کردن سبزه سنگ‌ریزه به پشت سر، به منظور رفع مشکلات و نحسی است. بدین منظور هر جا عده‌ای کردزبان را دیدید که در مشت‌شان سنگ‌ریزه جمع کرده‌اند و در شرف اجرای رسم هستند، به نزدیکترین غار ممکن پناه ببرید. در غیر این صورت نحسی سبزه شما را می‌گیرد و با اصابت سنگ‌ها مجروح می‌شوید و خونین و مالین سبزه‌تان را به در می‌کنید!

غروب سبزه فروردین از لحاظ نفرت‌انگیز بودن در مقام دوم قرار دارد و مقام اول را غروب سی و یک شهریور به خود اختصاص می‌دهد. با مشاهده‌ی غروب خورشید از هر چه یأس و ناامیدی و بدبختی‌ای که در ذهنتان خطور می‌کند سخن بگویید و اجازه دهید که نحسی روز سبزه بر روی چهارده فروردین سایه افکند. کام افراد فامیل که باید فردا، صبح زود سرکار بروند را تلخ کنید و مدام این مورد بیدار شدن در سپیده دم را به همگی متذکر شوید. در حضور دانشجویهای فامیل از امتحانات میان‌ترم یاد کنید. به طفل فامیل یادآور شوید که از فردا نمی‌تواند تا پاسی از شب بیدار بماند و باید فردا صبح علی‌الطلوع راهی مدرسه شود.

آنگاه که خورشید به هم در پیچد و آنگاه که ستارگان تیره شوند. سوگند به خورشید چون پشت کند و سوگند به صبح چهارده فروردین چون بدمد. مردم از هیبت آن روز همچون افراد مست به نظر می‌رسند؛ در حالیکه مست نیستند. ولیکن عذاب پایان تعطیلات سخت است.



# عطاری شیخ عطار

ستاره مومنی



کتاب «منطق الطیر» رو به اتمام بود و آخرین بیت را با لبخند می خواندم:

ختم شد بر تو چو بر خورشید نور  
منطق الطیر و مقام آن طیور  
- دخترم! درستش «مقامات طیور» است.  
ترسیدم و کتاب از دستم افتاد.  
دستم را روی قلبم گذاشته و از جا پریدم و گفتم: «یا خدا!!!»  
آن بنده خدایی هم که پشت سرم بود تا من را دید گفت: «دخترم آرام باش، چیزی نشده، من هستم.»  
همان طور که نفس نفس می زدم گفتم: «ببخشید این «من» که می فرمایید کیه؟ والا این جا فقط من بودم، تنها. خانواده ام رو هم که خداروشکر ۲۰ ساله می شناسم. شما؟»  
مردی که حالا رو به رویم ایستاده بود گفت: «بنده؟ شاعر همین کتابی که شما می خواندید.»  
و به کتاب روی زمین اشاره کرد.  
مغزم در حالتی که سیم پیچ هایش کاملاً قاطی کرده بود، تپش قلب را متوقف و آقای روبه رویم را برانداز می کرد.

شاید درست می گفت بنده ی خدا. ظاهرش که اصلاً به این دوره و زمانه نمی خورد. این قبا و دستار با اینکه شیک است، اما به هیچ وجه جزو استایل های پاره و روی مدالان به حساب نمی آید.  
عجیب بود. سفر در زمان هنوز امکان پذیر نبود پس اصلاً و ابداً امکان نداشت که شیخ عطار واقعی رو به روی من ایستاده باشد. قطعاً دور بین مخفی، آن هم وسط روز روشن قرار نبود در خانه ما فیلم برداری شود. قفل خانه هم که درست بود؛ پس حتماً یک چیزی این وسط اشکال داشت. اینجا بود که کار آگاه درونم، بیرون جهید و با تردید پرسیدم: «یا شیخ! اگر راست می گویند، ادامه این بیت خودتان را بخوانید لطفاً.»

و یکی از ابیات منتسب به مولوی را خواندم تا گمراهش کنم: «هفت شهر عشق را عطار گشت.»

شیخ عطار اول کمی تمرکز کرد اما نتوانست جوابی بدهد و گفت: «من نمی دانم، واقعا این بیت را من سرودم؟»

پس ایشان عطار واقعی بود؟ حس خوشحالی در قلبم جایگزین شد و مسلسل وار شروع به سوال پرسیدن کردم: «پس شما واقعا همون شیخ فریدالدین عطار نیشابوری معروف هستید؟ آقا مشتاق دیدار! من خیلی آثار شمارو دوست دارم، مخصوصاً همین کتاب منطق الطیرتون. یا شیخ! حالا چی شد که شما از این جاسر در آوردید؟»

شیخ دستانش را به نشانه نمی دانم تکان داد و گفت: «نیشابور. من از اهالی روستاهای اطراف نیشابور هستم و راستش خودم هم نمی دانم چرا این جا هستم دخترم. من در دکان عطاری ام نشسته بودم و مشغول کار روزمره. بین مریض، کاغذهایم را در آوردم تا بقیه اشعارم را کامل کنم که ناگهان صدای دخترانه ای را شنیدم که اشعار منطق الطیر را می خواند و کم کم دیدم که دیگر در دکانم نیستم و پشت سر شما ایستاده ام.»

با تعجب و حیرت دستم را روی دهان گذاشتم و با یک جیغ کوتاه از خوشحالی گفتم: «یعنی من باعث شدم شما به اینجا بیایید؟»  
شیخ با نگرانی گفت: «شاید. حالا آرامشت رو حفظ کن دخترم. دیدن من اونقدرها هم اهمیت ندارد، الان قلبت می گیرد. عرق بیدمشک بخور. در خانه عرق بیدمشک داری؟»  
با خوشحالی تایید کردم و به سمت آشپزخانه رفتم. وقتی در کابینت عرقیات را باز کردم، چشم های شیخ از تعجب گرد شده بود.

با حیرت گفت: «دخترم شما که خودتان دکان عطاری در منزل دارید. دیگر فکر نکنم نیازی به حضور امثال بنده باشد. ماشاءالله خودتان یک پا عطار هستید.»

# شوخی به نام کلاس حضوری

حائیه رزاقی



حادثه خبر نمی کند.  
همانا در خواب خوشی بودیم، غرق در عیدی، در اتاق هایمان حبس و برای تماس های اقوام، مورد انتقاد پدر و مادر بودیم. ناگهان زمان موعود فرار سید.

حادثه خبر نمی کند.  
چهاردهم فروردین ماه، با زبانی روزه گروه گروه به سمت قتلگاه دوران رفتیم، و برای درس های خوانده، آزمون های تقلب کرده و تمام سوتی های کلاس های آنلایین، با اشد مجازات روبه رو شدیم؛ آزمون های میان ترم!

بی رحمانه یکی پس از دیگری در هوای خواب آلود بهار مجازاتمان کرده و بدون لحظه ای درنگ آزمون هارا شروع کردند؛ دریغ از اینکه ما نه درسی خوانده ایم، نه آزمونی داده ایم، نه جزوه ای نوشتیم.

ما همانا نا پختگان سیستم آموزش در دوران کرونا هستیم. ما امید نا امید شده مان به گروه های تکفیری تقلب بود، اما حضوری شدن همچون جنگ ناگهانی او کرایین و روسیه برای ما دانش نا آموختگان بود.

در اوج گرمای بهار و باد هانی روزه دار، باید به اصرار با استاد پیردازیم که آینه ونیم راده می دهد یا خیر.  
در نهایت ما از وزارت بهداشت انتظار بیشتری داشتیم که حتی اگر به فکر سلامتی مان نیست، به فکر نمره هایمان باشد.

همان طور که شربت را درست می کردم، گفتم: «نه شیخ عزیز! توی مملکت ما این همه عرقیات و گیاه دارویی داشتن طبیعیه. ما به ذات، ملتی دکتر هستیم که فقط وقتی از درمان سر خود عاجز می شیم به دکتر واقعی رو میاریم و گر نه این ها که چیزی نیست.»  
وقتی شربت بیدمشک را جلوی شیخ گذاشتم با کنجکاوی پرسیدم: «یا شیخ! من هر وقت درباره زندگی نامه شما تحقیق کردم به در بسته خوردم. شما در تاریخ از مبهم ترین شاعرانی هستید که اطلاعات زیادی از ایشان در دسترس نیست. آخه چرا از خودتون اطلاع واضح و دقیق باقی نگذاشتید که نسل های بعدی انقدر گیج و سردرگم نشوند؟»  
عطار خنده ای کرد و گفت: «دخترم من که وادی عرفان و همین دکان عطاری کوچک خودم را دوست می دارم و به آن هم رسیدم، دیگر نیازی نبود که بیش از این، از خودم و زندگی ام تعریف کنم. مهم خدای این جهان هست و خلقتش که بشناسید و بس. نیازی نیست که دنبال این باشید که من که بودم و چکار کردم. برای همین نیز اشعارم را مختص مدح پادشاهان نسرودم. دخترم تخت پادشاهی که هیچ، این دنیا هم به کسی وفادار نیست که اکنون من بخواهم به آن وفادار باشم. من کار خویش را کردم و رفتم، ان شاء الله شما هم راه درست را بروی و اثر ماندگار به جا بگذارید!»  
همان طور که مشغول خوردن شربت بیدمشک بودیم، صدای باز شدن قفل در آمد و فهمیدم که خانواده ام از خرید برگشتند.  
عطار بانگرانی رو به من کرد و گفت: «دخترم انگار طراری وارد خانه شما می شود، نگران نیستید؟»  
خندیدم و گفتم: «نه یا شیخ! خانواده ام از خرید برگشتند و فکر می کنم دیدن شما، آن هم در این زمان احتمالاً خودش یک داستان مفصل می شود. حالا اگر می خواهید به زمان خودتان برگردید من چطور می توانم کمکتان کنم؟»  
شیخ همان طور که دستارش را مرتب و فکر می کرد گفت: «شاید همان گونه که آمده ام، بتوانم برگردم. دخترم. لطفاً همان بیت آخر کتاب را یک بار دیگر بخوان.»  
بیت آخر را این بار با لحن و کلمه درست خواندم. شیخ عطار، با همان آرامشی که در ابیاتش هم موج می زد، از جلوی چشمانم محو شد.  
چه دیدار قشنگی بود! کاش می توانستم دوباره ایشان را ببینم. لبخند زدم و دوباره زیر لب خواندم:  
«هفت شهر عشق را عطار گشت  
ما هنوز اندر خم این کوچه ایم...»  
که ناگهان صدایی از پشت سرم آمد که می گفت: «دخترم! اندر خم یک کوچه ایم درست است.»

# به یاد معلم بهداشت

ریحانه چرخ



امروز ۱۸ فروردین، روز جهانی بهداشت یا همان روز سلامتی است. البته شاید برای شما امروز، روز جهانی بهداشت نباشد. خوب که چه؟! برای من هم امروز، روز جهانی بهداشت نیست! این ها دلیل نمی شوند که خیلی راحت از روز جهانی بهداشت بگذریم و به آن توجه نکنیم. اصلا من از شما می پرسم: آیا توجه نکردن به روز جهانی بهداشت کار خوبی است؟ صد البته خیر؛ خصوصاً در این دوران که با ویروس کرونا و پلشتی های آن دست و پنجه نرم می کنیم.

چه خوب است که امروز را در معلم بهداشت و پوسترهای تکراری مدرسه خلاصه نکنیم. چشم هارا باید شست، جور دیگر باید دید. عرضم به حضورانورتان من می توانستم که تنها یک داستان یا یک خاطره از روز جهانی بهداشت برایتان بگویم و بروم. اما به جای این چیزها، به دانستنی های امروز می پردازم بلکه چهار تا چیز یاد بگیرد. آمد و فردایی شد و خدا خواست و محفلی بود و از قضا بحث از بهداشت جهانی در آن محفل بود. می خواهید رو سفیدمان کنید یا نه؟

از آن جایی که به اقتضای موقعیتم عادت دارم به سؤالات دیگران پاسخ بدهم، با سؤالاتی که مطرح هستند شروع می کنیم: روز جهانی بهداشت از کجا آمده است؟ سؤال خیلی خفنی بود. به ظاهر ساده آن نگاه نکنید. شاید بگویید خوب جواب آن مشخص است دیگر. بله مشخص است دیگر، اما این دلیل نمی شود که من هم آن را بدانم. روز جهانی بهداشت که همان ۱۸ فروردین یا ۷م آوریل است، در واقع روزی است که در نیویورک، نخستین اساس نامه کنفرانس بین المللی از سوی سازمان بهداشت جهانی تدوین شد که بعدها مجمع عمومی این سازمان، در ژنو تاسیس گردید.

بنابراین تا اسم آن آمد سریعاً فکر نکنید که حتماً امروز، روز تمام شدن بیماری سل یا طاعون بوده است. اصلاً مگر این ها تمام می شوند؟

یا شاید فکر می کردید صد در صد روز ساخت و تولید واکسن هاری بوده است. اصلاً چه ربطی دارد؟ باشد، شاید شما به این چیزها فکر نکرده باشید، اما من و شما که مثل هم نیستیم؛ هستیم؟

# اعمال شب قدر (مفاتیح کلیس)

الهه صالحی

این شب از گرانبهاترین شب های سال است. پس بهتر است از آن نهایت استفاده را ببرید؛ ابتدا نیت کرده و وضو بگیرید. مستحب است این شب را در هر جایی بیرون از خانه زنده نگه دارید. سپس در حالی که همه خانواده منتظران هستند، آنقدر آماده شدن را طول دهید تا وضویتان باطل شود. در این لحظه باید از خیر تمهیدات احتمالی در برابر این که اگر خدایی نکرده دو قطره اشکی ریختید از قیافه نیفتید بگذرید و با دستمال مرطوب به جان آرایش ضد آب صورتتان بیفتید. در روایات متعددی توصیه شده همزمان غر بزیند؛ چون از قدیم و ندیم گفته اند بهترین دفاع حمله است، این گونه خودتان را به راحتی تبرئه می کنید. در روایات کاملاً جعلی و غیر موثق دیگری از یک مرحومی آمده اگر در حد مسیر خانه تا مسجد می توانید خودتان را کنترل کنید، تجدید وضو کنید و زحمت بکشید به شب اونی بی صاحبا رو نمالین، اهم... بله و به همراه خانواده راهی شوید. اگر در هنگام رفتن به مسجد، غیبت در و همسایه و دختر کوچیکه ی عمه زری که مهمانی آخر لباس قرمز پوشیده بود را نکنید، اصلاً ثواب قدم هایتان شمرده نمی شود.

اگر مکان به جا آوردن شب زنده داری شلوغ بود، دیگران راه را بدهید و ترجیحاً پایشان را لگد کنید تا خودشان را جمع و جور کنند.

اینک مستحب است جایی در بغل دیوار بنشینید که راحت تکیه بزنید و اذیت نشوید. سپس همراه با چایی هیئت یک مشت قند بردارید تا در هنگام شب زنده داری فشارتان نیفتد! بعد از آن لیوان چایی تان را بدون در نظر گرفتن چایی داشتن یا نداشتن بقیه تا آخر صاف تعارف کنید، اگر چنین نکنید ثواب این مرحله را از دست داده اید.

وقتی حواس خود و بقیه را حسابی پرت کردید کتاب دعای بغلی را کش بروید و ادعا کنید که خودتان سر راه از کتابخانه برداشته اید. بعدش هم جوشن کبیر را باز کنید؛ البته به نقل از یک مرحوم دیگری جوشن کبیر خواندن در این شب مستحب هم نیست و صرفاً چون بیکاریم و شب طولانی است و دعا طولانی تر، آن را می خوانیم.

اصلاً بر طبق تحقیقات، اساس شب زنده داری هم غلط است و آدم باید از اول شب بگیرد بخوابد، این لوس بازی ها چی است دیگر! تمام ماه رمضان دردهای داشته و نداشته تان را به خاطر بیاورید؛ اینبار بر اساس فتوای معتبر مراجع نه تنها روزه واجب نبوده، بلکه به دلیل داشتن این همه درد و مشکل حرام است.

باشد که اعمالمان مورد قبول واقع شود. التماس دعا...



# کلیشه‌های نخود هر آش

زهرا حکیمی

- اینا چیه پوشیدی عین پسر شدی؟

- دخترا بعد ناهار سفره رو جمع کنین بعدم ظرفا رو بادتون نره بشورین.

- می‌بینی پسره رو چقدر هوای زنش رو داره؟ آخه آدم این قدر زن ذلیل!

- پسرا شیرن مثل شمشیرن، دخترا موشن مثل خر گوشن.

- از رانندگیش معلومه دختره.

- آخه دختر رو چه به فوتبال بازی کردن؟ مثلا می‌خوای بگی خیلی مردی؟

بچه‌ها، کلیشه‌های جنسیتی - کلیشه‌های جنسیتی، بچه‌ها.

هر چند این قدر این حرف‌ها را از کودکی از دروهمسایه شنیده‌ایم، نیازی به معرفی هم ندارند ولی بگذارید ببینیم این کلیشه کلیشه که می‌گویند اصلا یعنی چه؟ کلیشه‌سازی جنسیتی به تعمیم بیش از حد ویژگی‌ها و تفاوت‌های یک گروه خاص بر اساس جنسیت آن‌ها اطلاق می‌شود. بله عینا از روی مقاله‌ای، سرقت ادبی نمودم؛ البته نه به خاطر تنبلی بلکه برای شو آف سطح علمی بالای این نشریه و این باکلاس بازی‌ها.

حالا اصلا چرا این کلیشه‌سازی بد است و کلی از جوان‌های امروزی ناخلف شده‌اند و سنت شکنی می‌کنند؟

مگر چه عیبی دارد هر کس در جای خودش باشد؟ اصلا قوانین و چهارچوب‌ها آمده‌اند که نگذارند خربزه را با عسل بخورید و قیمه‌ها را قاطی ماست‌ها کنید.

از آن جایی که جوان‌های امروزی نه تنها ناخلف‌اند بلکه حاضر جواب هم هستند، چند نمونه از پاسخ‌های جوانان غیورمان را با هم می‌بینیم:

• اولین مشکلش این است که درک و شناخت دو جنس نسبت به هم با قضاوت و بددلی همراه می‌شود؛ به طوری که قاسم و منیژه دیگر نمی‌توانند بهم اعتماد کنند و به خاطر هم کوه را سوراخ کنند.

• دوم اینکه بسیاری از کارها هستند که نه ارتباطی به بازوهای عضلانی دارند و نه ظرافت خاصی را می‌طلبند و توانایی خاصی هم نمی‌خواهند که باید تواناییش منحصر در ژن طرف باشد. اما باز اینجا هم کلیشه‌ها نخود آش شده و نمی‌گذارند پسرها موهایشان را دم اسبی ببندند یا دخترها فوتبال بازی کنند.

• سوم دخترها نمی‌خواهند پسر باشند. چرا کارها را هم جنسیتی کرده‌اید؟! دخترها عاشق خودشان و جنسیتشان‌اند و صرفا به آن کار علاقه‌مندند نه به پسر بودن. آن‌ها آزادی می‌خواهند و از این که جامعه و قوانین برایشان تصمیم بگیرند قاطی کرده‌اند و گروه‌های تلگرامی فمینیستی راه انداخته و با شعار «تا حقمونو نگیریم آروم نمی‌گیگیریم» مراتب اعتراض خودشان را اعلام کرده‌اند.

• چهارم خیلی از این کلیشه‌ها سلامت روانی و گاه سلامت جسمانی جامعه را به خطر می‌اندازند؛ مانند ایجاد احساس ناشایستگی، افسردگی و اختلال‌های عصبی در افراد. مثلا اگر پسرها کلیشه «پسرا شیرن مثل شمشیرن، دخترا موشن مثل خر گوشن» را باور کنند با صحنه‌هایی روبه‌رو خواهیم شد که از بیرون انداختن بازوهایشان بعد از باشگاه شروع می‌شود و تا زورگویی و مرغ من یک پا دارد و گاه به زورگیری و ایجاد ناامنی و غیره و ذلک هم ختم می‌شود.

• پنجم پسر که آشپزی را دخترانه می‌بیند، فردا روزی که دور و برش کسی نباشد یا باید از گشنگی ساقه طلائی با نوشابه بخورد و یا با مهمان کردن خودش به رستوران‌های سطح شهر ورشکست شده و بقیه ماه را فتوسنتز کند. دختری هم که فعالیت‌های سنگین را وظایفی مردانه ببیند در صورت بروز مشکل با کاسه چه کنم به پدرش زنگ زده و اشک تمساح می‌ریزد. نتیجه اخلاقی: استقلال خود را وابسته به کسی نکنید.

**پی‌نوشت:** ما متوجه تفاوت‌های بیولوژیکی دو جنس هستیم و با توجه به همین هم می‌گوییم دست از این سیاست‌های کثیف انگلیسی بردارید.

**پی‌نوشت دو:** خیلی از این کلیشه‌های ضد دختر، مهندسی معکوس شده‌اند و علیه پسران هم استفاده می‌شوند. حال اگر با این همه دلیل قانع نشدید، بروید دم خانه خودتان بازی کنید؛ شما اصلا مشتری نیستید.

برای آن‌ها که تا این جا مشتری شده‌اند می‌گوییم: تا دلتان بخواهد نمونه دختران موفق در سیاست، فوتبال، بدنسازی، ریاضی و فیزیک، در رهبری و ریاست جمهوری هست. اما اینکه چرا تعدادشان از مردان موفق کمتر است به دلیل نداشتن شانس برابر با آن‌ها است؛ که اگر آن‌ها هم موقعیت و فرصتی برابر با مردان داشتند قطعا کارهای بودند برای خودشان؛ برای مثال یک زن همیشه باید مادری می‌کرد و همسر خوبی می‌بود تا شوهر و فرزندان از دامن او به معراج بروند. نشد بگویند زن، حالا بیا و این بار تو از پاچه‌های شلوار ما به معراج برو.

خواهم از نابرابری موقعیتی بگویم حرف زیاد است اما رسالت این متن چیز دیگری است و از آن جایی که متن هم طولانی شده، باید چند دقیقه‌ای وقت اضافه برای ادامه محاسبه کنیم. اصلا بیا بید کمی بحث را فنی کرده و پای مقاله‌ها را وسط بکشیم.

در بین ۱۴۹ کشور، ایران از آخر نفر هشتم شده و با کسب رتبه ۱۴۲ امتیاز این مرحله را از دست نداده است. این تحقیق مربوط به بهترین جایگاه زنان در کشورها است که ایسلند و نروژ و سوئد صدر نشینان این تحقیق‌اند. (بعد هی بیا بید و از فرنگی‌ها بد بگوئید.) محققین داخلی هم به این نتیجه رسیده‌اند که سن، جنس، وضعیت تأهل، محل سکونت و سطح تحصیلات در باور به کلیشه‌ها موثر است. به این صورت که هر چه سنت بیشتر باشد، مرد هم باشی، متاهل هم باشی، در روستا هم زندگی کنی و تحصیلات درست و حسابی هم نداشته باشی، به احتمال خیلی در صد، یک آدم کلیشه‌زده خواهی بود. عامل بعدی اثر گذار بر کلیشه‌زدگی با عرض تعجب، میزان دین‌داری است. به این صورت که افرادی که دین‌دارتر و مقیدتر بودند در طی تحقیقات دوز بیشتری از کلیشه‌زدگی را از خود بروز داده‌اند.

حال برای اینکه فاصله‌مان را با فرنگی‌ها کمتر کنیم و دوباره به زمان شکوه و فرهنگ پیشینیانمان برسیم، می‌شود کارهایی درون خانواده‌ای کرد؛ مثل:

در خانه کارها را بدون در نظر گرفتن جنسیت تقسیم کنیم. خرید نان، بیرون بردن زباله‌ها، آشپزی، نظافت خانه، تعمیر وسایل و... هیچ‌یک از این کارها نیاز به مهارت ویژه‌ای ندارند که در یک جنس باشد و در جنس دیگر نه.

از همان روز اول از شستشوی مغزی دادن فرزندانمان دست برداریم و این موارد را در عمل بروز دهیم:

دخترها می‌توانند ماشین و تفنگ پلاستیکی تقاضا کنند و به قلمرو برادرهایشان حمله کنند.

پسرها می‌توانند عروسک تقاضا کنند و نقش پدری را در مهر به عروسک تمرین کنند. (شاید هم از عروسک به عنوان سرباز جنگی استفاده کنند)

پسرها به اشک ریختن و برون‌ریزی نیاز دارند. (طفلکی‌ها با مغز توی دیوار می‌روند اما چون نباید گریه کنند از درون تسمه‌تایم پاره می‌کنند)

دخترها می‌توانند آبی بپوشند و پسرها صورتی.

و...

از آن جایی که وقت اضافه هم تمام شد، در نهایت باید بگویم هدف همه این حرف‌ها این است که آزادی‌ای که آسیبی به کسی نمی‌زند را برای همه فراهم کنیم.





sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشریات دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد

آرشیو کامل نشریات دانشجویی • اخبار و اعلان های خانه نشریات • نحوه درخواست مجوز نشریه  
نحوه دریافت حمایت مالی • اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات • نحوه ثبت آرشیو نشریه  
دستورالعمل نشریات دانشگاهی • نحوه شرکت در جشنواره نشریات • اسناد و آئین نامه ها • لیست نشریات فعال